

مسند جم

دکتر حسین آقا حسینی

مقدمه:

از میان شاعران بزرگ ادب فارسی شعر حافظ پیوسته بحث‌برانگیزترین آن‌ها بوده است. با این که حجم دیوان شعر او از بسیاری از دیوان دیگر شاعران کمتر است، اما شیوهی سخن او به گونه‌ای است که به جز زیبایی‌های ظاهری و استفاده مناسب از آرایه‌های لفظی و معنوی، محتوا و دورنمایه‌ی کلام او هر خواننده‌ای را به سوی خویش می‌کشاند و او را به تأمل وامی‌دارد. سادگی سخن، شیوایی و رسایی بیان و انسجام آن، چنان معانی ارزشمندی به شعر او داده است که بسیاری از کسانی که با دیوان او سر و کاری دارند و خود را اهل نقد و نظر می‌دانند، درباره‌ی محتوای کلام او، متناسب با اندیشه و فکر خود سخن می‌گویند. اما به گفته حافظ «هر کسی بر حسب فکر گمانی دارد».

حقیقت این است که پی بردن به عمق کلام و جهان درونی او کاری بس دشوار و گاهی نیز ناممکن است. یکی از ویژگی‌های مهم سخن او ایهام‌گویی و به دیگر سخن، دو یا چند وجهی بودن کلام اوست. بدین سبب هر کسی از ظن خود یار او شده و دیدگاه‌های متفاوت و گاه متناقضی درباره‌ی شعر او پدید آمده است. بنا بر این اگر گفته‌اند: «کارنامه‌ی حافظ‌شناسی معاصر ایران پر برگ است، اما پر بار نیست.» (۶/ص ۱۵) سخنی بجا و شایسته است.

آنچه به اختصار ذکر شد، مقدمه‌ای است بر موضوع این نوشته که «نقد و نظری است

بر شرح دو بیت از حافظ». باری شاید به نظر برسد که شرح دو بیت، نیازمند این مقدمه و آن تفصیل نیست و می‌توان آن را در چند سطح خلاصه کرد؛ اما بنا بر اختلافات و نقل و قول‌های متفاوتی که در شروح حافظ آمده؛ ابتدا این دیدگاه‌ها بررسی خواهد شد، سپس با استعانت از دیگر ابیات حافظ و شواهد موجود در دیوان او دیدگاه تازه‌ای مطرح می‌شود که دیگران به آن نپرداخته‌اند.

چکیده:

در گلستان ارم دوش که از لطف هوا زلف سنبل به نسیم سحری می‌آشفتم
ای مسند جم جام جهان بینت کو گفت افسوس که آن دولت بیدار بخت

درباره‌ی این دو بیت در شرح‌های مختلف دیوان حافظ مطالب متنوع و نسبتاً گسترده‌ای آمده است و اساس تنوع و اختلاف نیز از این ناشی می‌شود که مخاطب حافظ یعنی «مسند جم» کدام است؟ و منظور او از «مسند جم» چیست؟ اما مطلب مهم این است که از میان این دیدگاه‌ها کدام پذیرفتنی‌تر است و آیا می‌توان دیدگاه تازه‌ای در این باره بیان کرد و آن را پذیرفت.

برخی از شارحین این دو بیت، غرض حافظ را از «مسند جم»، گلستان ارم دانسته و درباره‌ی آن مشروحاً سخن گفته‌اند. گروهی نیز باد را «مسند جم» پنداشته و چنین استنباط کرده‌اند که چون سلیمان(ع) و جمشید را در ادب فارسی همسان دانسته و یکی فرض کرده‌اند، بنا بر این «مسند جم» یعنی «مسند سلیمان» و این همان باد است که سلیمان نبی(ع) به عنوان مرکب از آن استفاده می‌کرده است.

دیدگاه‌های دیگری نیز در این باره آمده است که می‌توان آن‌ها را نیز به گونه‌ای در این دو دیدگاه عمده جای داد. اما در این باره که کدام یک از این دیدگاه‌ها برتر یا پذیرفتنی‌تر است، کمتر سخن گفته شده. از میان این شرح‌ها فقط نقد مختصری دیده می‌شود که گفته شده که «باد» که جام جهان‌بین ندارد که مخاطب حافظ باشد، بلکه این خود جم است که هم مسند دارد و هم جام جهان‌بین. (۴۰۰/۶)

باری اگر چه با توجه به ویژگی شعر حافظ یعنی چند وجهی بودن کلام او هر کدام از

این دو دیدگاه را می‌توان پذیرفت، اما می‌توان نظر دیگری نیز مطرح کرد که شاید به صواب نزدیک‌تر باشد.

کلید واژه: «مسند جم، باغ ارم، سلیمان، جمشید، باد، زلف سنبل، ایهام»

همان‌گونه که در مقدمه ذکر شد. یکی از بارزترین ویژگی‌های شعر حافظ «ایهام» است که مشهورترین نوع آن قرار گرفتن یکی از واژه‌های مشترک در کلام است، به گونه‌ای که حداقل دو معنی از معانی مشترک در کلام پذیرفتنی باشد و جمله با هر دو معنی درست باشد. (۱۴/ص ۸۳). اما حافظ از شیوه‌های دیگری برای این منظور یعنی ایهام‌گویی استفاده کرده است. که اگر بر اساس تعریف نتوانیم آن را ایهام بنامیم، می‌توان اصطلاح «ایهام‌گونه» را برای آن به کار برد؛ یکی از این ایهام‌گونه‌ها بازگشت ضمیر به دو مرجع است مثلاً در بیت:

پیرما گفت خطا بر قلم صنع نرفت آفرین بر نظر پاک خطاپوشش باد

مرجع ضمیر را در این بیت هم می‌توان «پیر» گرفت و هم «قلم صنع». این بیت هم از نظر ظاهر و هم معنی یکی از بیت‌های بحث‌برانگیز حافظ است که مختصری از آن در کتاب «حافظ‌نامه»، ذیل همین بیت آمده است. (۶/ص ۶۶۲-۴۷۸). در شعر شاعران دیگر نیز نمونه‌هایی از این نوع می‌توان یافت:

شکر خنده‌ای انگبین می‌فروخت که دل‌ها ز شیرینش می‌بسوخت (۲۱۷۹/۱۱)

که مرجع ضمیر هم می‌تواند «شکرخنده» باشد، هم «انگبین» که در این صورت شیرینی هم دارای دو معنی متفاوت خواهد بود.

از شیوه‌های دیگر «ایهام‌گویی» در سخن حافظ، نمونه‌های فراوان دیگری می‌توان یافت که در این جا به یک مورد دیگر بسنده می‌شود.

محتسب داند که حافظ عاشق است و اصف ملک سلیمان نیز هم

در این بیت بر اساس «ایجاز حذف» بخشی از جمله محذوف است که آن را به دو

گونه می‌توان کامل کرد که خود نوعی ایهام را در بردارد و آن چنین است:

۱- محتسب داند که حافظ عاشق است و اصف ملک سلیمان نیز هم [داند که حافظ عاشق است]

۲- محتسب داند که حافظ عاشق است [محتسب داند که] و اصف ملک سلیمان نیز هم [عاشق است]

این بحث یعنی دو وجهی بودن کلام حافظ و شیوه‌های گوناگون آن موضوعی است که خود نیازمند مبحث مستقلی است که نگارنده در مقاله‌ای با عنوان «آرایه‌های دو وجهی» در جای دیگری درباره آن سخن گفته است.

برگردیم به مطلب اصلی و بنیم مخاطب حافظ کدام است. زیرا او با صراحت مشخص نکرده که در این تشبیه مضمّر «مشبه» کدام است. «گلستان ارم» یا «هوا» یا این که هیچ کدام از این دو، منظور نظر او نیست، بلکه مشبه دیگری برای «مشبه به» یعنی «مسند جم» در نظر داشته است و این از ویژگی‌های سخن اوست که گونه‌ای دیگر از «ایهام» را در شعر او نشان می‌دهد.

برای بررسی موضوع به سراغ برخی از شروح حافظ می‌رویم تا دیدگاه هر یک و اختلاف نظر آنان را دریابیم. «ختمی لاهوری» یکی از شارحان حافظ در این باره چنین می‌گوید:

«گلستان ارم به کسره توصیفی است. یعنی گلستانی که در معموری و آبادانی مثل ارم است و هوا به معنی باد صبا بود که گل‌ها از او بشکفتد و تعبیر نمود از آن هوا در مصراع اول به نسیم سحری، زیرا که باد صبا هنگام سحر وزیدن گیرد و تعبیر نمود از آن هوا در مصراع ثانی به «مسندجم» زیرا که مسند جم در لغت به معنی باد باشد و مراد از جم حضرت سلیمان است - علیه السلام - و جام جهان‌بین در این جا عبارت از اسباب تجمل و سلطنت سلیمانی است. یعنی در گلستان ارم، دیشب شب چون از لطافت باد بهاری زلف سنبل می‌شکست، بر سبیل حکایت گفتم که ای باد حامل مسند سلیمانی، آن همه اسباب و تجمل و جهان‌بانی که بر بساط معمول تو تعبیه می‌فرمودند

کجا رفت و چه شد در جواب گفت: افسوس که آن دولت بیدار و اسباب و اقتدار بنخفت: «کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام» - الرحمن / (۵۵) آیات ۲۶ و ۲۷ - هر چه بر روی زمین است دستخوش فناست و ذات پروردگار صاحب جلال و اکرام توست که باقی می ماند» (۵۳۳/۵)

چنان که ملاحظه شد در این شرح نسبتاً مبسوط، نظر شارح بر این است که مراد از «مسند جم» باد است. با این تعبیر که جم نیز سلیمان است. چنان که یکی دانستن جمشید و سلیمان در ادب فارسی سابقه دارد. برخی از آنچه در قصص پیامبران درباره‌ی سلیمان آمده، در اسطوره‌ها به جمشید نسبت داده‌اند. (۱۳/ص ۳۹) حافظ نیز در برخی غزل‌های خویش چنین دیدگاهی را بیان می‌کند.

دلی که غیب نمای است و جام جم دارد ز خاتمی که دمی گم شود چه غم دارد
آخر ای خاتم جمشید همایون آثار گر فتد عکس تو بر نقش نگینم چه شود
بر تخت جم که تاجش معراج آسمان است همت نگر که موری با آن حقارت آمد

این دیدگاه که منظور از «مسند جم» همان باد یا مرکب سلیمان است، در برخی از شروح دیگر نیز دیده می‌شود. آقای ذوالنور می‌نویسد:

«مسند جم» (تخت جم) کنایه از باد، چون در داستان‌ها جم را با سلیمان یکی پنداشته‌اند و او بر باد سوار می‌شد.

جام جهان بین: جام گیتی نمای ... در این جا استعاره است برای «گل نوشکفته» که همچون جام می‌ماند» (۸/ص ۱۸۶)

در شرح صد غزل حافظ، مسند جم را دارای ایهام می‌داند یعنی هم گلستان ارم و هم باد را مخاطب حافظ می‌داند.

«مسند جم خطاب به نسیم سحر است که در بیت پیشین با زلف سنبل بازی می‌کرد و ایهام دارد به گلستان ارم ... و اشاره به باد. ناظر به این نکته که جم و سلیمان بر باد تکیه داشتند و اساس اقتدارشان بر باد نهاده بود» (۹/ص ۵۰۳ تا ۵۰۶)

در «بدرالشروح» نیز اگر چه صراحتاً در این باره دیدگاه خویش را بیان نکرده است، اما

روشن است که وی مسند جم را دل خود می‌داند.

«با دل خود گفتم ای مسند جم به موجب لایسعی ارضی و لاسمائی ولکن یسعی قلبه عبدی المؤمن، جام جهان بین تو کو، یعنی مقام محبوبیت تو کجا رفت...»
(۱/ص ۲۳۲)

نکته مهمی که در این دیدگاه گفتنی است، این است که چنان که خواهد آمد، دل را می‌توان هم رتبه‌ی جم دانست، اما نمی‌توان آن را مسند جم یعنی تکیه‌گاه جمشید یا سلیمان فرض کرد، زیرا بر اساس حدیث «قلب المؤمن عرش الرحمن» و آیه‌ی شریفه‌ی «الرحمن علی العرش استوی» دل را می‌توان جایگاه تجلی و ظهور حق دانست، اما مسلماً مسند جم نیست. شرح سودی که یکی از مشهورترین شرح‌های غزلیات حافظ است، پس از مطالب نسبتاً مبسوطی در این باره می‌نویسد:

«مراد از مسند جم همان گلستان است که در بیت سابق نوشته شد و مراد از جام گل می‌باشد که سلطان گل‌هاست چنان که می‌فرماید:

افسر سلطان گل پیدا شد از طرف چمن مقدمش یارب مبارک باد بر سرو چمن
و مراد از جام جهان‌بین گل مطبق است که شباهت به قده دارد...» (۵۱۰/۱۲)

در شرح دیگری مسند جم را استعاره برای شیراز می‌داند. (۶۰/۱۶) ظاهراً این منظور او این است که چون فارس را ملک سلیمان گفته‌اند، مسند جم همان ملک سلیمان است. آقای هروی که شرح مفصلی بر حافظ نوشته است، پس از توضیح مفردات، گلستان ارم را همان باغ ارم می‌نامد و مسند جم را جایگاه و مقام سلطنت و جام جهان‌بین را کنایه از دل می‌داند و می‌نویسد:

«گلستان ارم را به مسند جم تشبیه کرده، سپس با توجه به این نکته که جام جهان‌بین متعلق به جمشید بود؛ میان آن جام و مسند جم ملازمه‌ای تصور کرده و به مسند جم می‌گوید: چرا جام جهان بینت نیست...»

سپس از دو بیت زیر برای ارتباط جم و سلیمان استفاده کرده است.

جایی که تخت و مسند جم می‌رود به باد گر غم خوریم خوش نبود به که می‌خوریم
حافظ که هوس می‌کندش جام جهان‌بین گو در نظر آصف جمشید مکان باش

(۱۸/ص ۳۹۴)

در فرهنگ ده هزار واژه حافظ نیز «مسند جم» را کنایه از باد می‌داند (۱۵/ص ۳۳۳). آقای خطیب‌رهبر نیز چنین می‌نویسد:

«به باد که مرکب جم یعنی سلیمان است گفتم جام جهان بین تو کجاست» (۷/ص ۱۱۴)

سرانجام این که در یکی از شرح‌های مشهور حافظ که در سال‌های اخیر تألیف شده در این باره چنین آمده است:

«مسند جم: شادروان غنی می‌نویسد: «گویا حافظ به معنی گل استعمال کرده ولی بعد از مطالعه‌ی برهان قاطع معلوم شد که مقصود از مسند جم، کنایه از باد است. مرکب جم هم گفته می‌شود (حواشی غنی، ص ۱۲۹). ولی اگر آن طور که علامه قزوینی حدس زده، روضه یا گلستان ارم، باغی از آن شیخ ابواسحاق بوده؛ می‌توان گفت با توجه به بیت قبلی، حافظ به گلستان ارم یعنی سرای ممدوح محبوبش شیخ ابواسحاق خطاب می‌کند و مسند جم یعنی شاه نشین کاخ ارم و گرنه اگر خطاب به باد باشد، این اشکال پیش می‌آید که باد دیگر جام جهان بین ندارد، بلکه این خود جم (در ایسن جا شاه شیخ ابواسحاق) است که هم مسند دارد، مسندی که بر بساد رفته و آن «دولت بیدارش خفته» است و هم جام جهان بین. (۶/ص ۴۰۰)

از میان شرح‌های مذکور، تنها شرحی که همراه توضیحات، نقد مختصری آورده «حافظ‌نامه» است. اگر چه می‌توان گفت، اگر مسند جم را باد فرض کنیم می‌توان مجازاً (به علاقه محلیت) آن را جم یا سلیمان دانست که جام جهان بین دارد.

آقای ثروتیان نیز که به تازگی شرح مبسوطی بر غزلیات حافظ نوشته است، با این که به یک نکته مهم توجه کرده که چرا حافظ سنبل را به کار برده است، اما در یک توجیه نه چندان پذیرفتنی می‌گوید: احتمالاً شاعر عمداً سنبل را ذکر کرده تا بگوید زمان سرودن این غزل هنگام صبحدم و ماه فروردین از فصل بهار بوده است. اما در پایان با ذکر جمله‌ی «جای تحقیق هست» تردیسد خود را نشان می‌دهد.

یقیناً اگر زمان و شرایط سرودن این غزل مشخص بود با صراحت بیشتری درباره‌ی آن اظهار نظر می‌شد، اما چنانچه گذشت، حداقل شش دیدگاه متفاوت درباره‌ی «مسند جم» آمده که احتمالاً حافظ یکی یا چند تا از آنها را مخاطب خویش ساخته است.

۱- گلستان ارم ۲- باد ۳- سرزمین فارس ۴- جایگاه و مقام سلطنت ۵- دل ۶- گل
از میان این دیدگاه‌ها می‌توان «گلستان ارم» و «سرزمین فارس» یا شیراز و جایگاه و مقام سلطنت را مسامحتاً یکی دانست، زیرا گلستان ارم می‌تواند همان شاه‌نشین یا جایگاه و مقام سلطنت باشد و سرزمین فارس را نیز به علاقه کلیت (ذکر کل و اراده جزء) مجازاً همان گلستان ارم دانست که در شیراز واقع است و همان طور که گذشت، احتمالاً متعلق به شاه شیخ ابواسحاق بوده و می‌توان حدس زد که حافظ هنگام کشته شدن ممدوح خود، از آن تأسف خورده است.

اما درباره «باد» اگرچه نمی‌توان دلیل قاطعی بر رد آن آورد؛ اما کمتر می‌توان گمان برد که منظور حافظ از «مسند جم» باد باشد، در حالی که می‌توان با توجه به قراین، مشابه روشن تری برای مسند جم یافت. «دل» نیز چنان که در سطور آینده خواهد آمد نمی‌توان «مسند جم» باشد، بلکه دل بر اساس قراین در شعر حافظ مقامی برای جم دارد که می‌تواند مانند جمشید جام جهان‌بین داشته باشد. بنابراین به کار بردن مسند جم برای دل ارزش و اعتباری به شمار نمی‌رود. اما درباره این که مسند جم همان گل است، باید گفت با توجه به تردید و انکار شارح بر این مطلب و اینکه این کلمه یعنی «گل» در بیت اول آمده و با مسند جم فاصله زیادی دارد، توجیهی برای پذیرش آن نمی‌توان آورد.

در هر حال بنا بر آنچه گذشت می‌توان گفت نظر اغلب شارحین در این باره در دو موضوع خلاصه می‌شود: ۱- گلستان ارم ۲- باد؛ که هر چند با توجه به ویژگی شعر حافظ می‌توان هر دو را به گونه‌ای پذیرفت، اما یک احتمال دیگر نیز می‌توان یافت که ممکن است مخاطب حافظ به جز اینها باشد و با توجه به قراین و شواهد، این مخاطب مناسب‌تر به نظر می‌رسد و آن چنین است که همان گونه که حافظ بارها از بخت خویش شکوه کرده است، در این جا نیز به نوعی از روزگار هجران و بخت خفته خود شکایت می‌کند و بر آن افسوس می‌خورد چنان که در جای دیگر نیز چنین اشاره‌ای دارد:

نسیم در سر گل بشکند کلاله‌ی سنبل چو از میان چمن بوی آن کلاله برآید
حکایت شب هجران نه آن حکایت حالی است که شمه‌ای ز بیانش به صد رساله برآید

موضوع مهمی که از دیدگاه شارحان دور مانده، این است که آنان از یک نکته اساسی ذکری به میان نیاورده‌اند که چه چیزی بیش از همه در گلستان ارم توجه شاعر را به خود جلب کرده است که در آن حال و هوا آن را مخاطب خویش ساخته است؟ آیا دیدن گلستان ارم بیشتر مورد توجه شاعر بوده، یا لطف هوا و نسیم سحری، یا این که اتفاق دیگری در این مجموعه رخ داده است. به نظر می‌رسد دیدن باغ ارم و لطف هوا در حالت عادی و طبیعی، چندان نمی‌توانسته جلب توجه کند یا حداقل کمتر مورد توجه بوده است. اما با اندکی تأمل می‌توان دریافت که رخداد دیگری، ممکن است شاعر را به یاد معشوق انداخته باشد که این موضوع در شعر وی سابقه دارد و حافظ بارها از آن سخن گفته است و آن «زلف پریشان» یار است که زلف آشفته سنبل نیز یادآور آن است. چنان که در این بیت نیز زلف بنفشه یادآور زلف یار است.

چون ز نسیم می‌شود زلف بنفشه پرشکن وه که دلم چه یاد از آن عهد شکن نمی‌کند
بیت‌های زیر نمونه‌ای از زلف آشفته و اهمیت آن از نظر حافظ است.

زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست پیرهن چاک و غزلخوان و صراحی در دست
کی شود یارب که همدستان شوند خاطر مجموع ما زلف پریشان شما

زلف سنبل، هم می‌تواند به صورت اضافه تخصیصی به کار رفته باشد. یعنی زلف متعلق به گل سنبل و هم می‌تواند اضافه تشبیهی باشد یعنی زلف مانند سنبل معشوق و این دو گونه در شعر حافظ سابقه دارد. علاوه بر این‌ها، سنبل گاهی استعاره مصرحه برای زلف نیز استفاده شده است.

اضافه تشبیهی:

خرد که قید مجانین عشق می‌فرمود به بوی سنبل زلف تو گشت دیوانه

اضافه تخصیصی:

نقاب گل کشید و زلف سنبل گره بند قبای غنچه وا کرد
استعاره مصرحه:

بتی دارم که گرد گل ز سنبل سایه بان دارد بهار عارضش خطی به خون ارغوان دارد
آن که از سنبل او غالیه تابی دارد باز با دلشدگان ناز و عتابی دارد
هم جان بدان دو نرگس جادو سپرده ایم هم دل بدان دو سنبل هندو نهاده ایم
گل را ز سنبل مشکین نقاب کن یعنی که رخ پوش و جهانی خراب کن

بنابراین، اولین مطلبی که باید در این بیت در نظر داشت این است که آنچه در گلستان ارم رخ داده و خاطره‌ای را در ذهن شاعر زنده کرده و توجه او را به سوی خود جلب کرده است، نه تنها زلف سنبل که آشفته بودن آن نیز هست و اگر مصراع «زلف سنبل به نسیم سحری می‌آشفته» را این گونه مورد توجه قرار ندهیم، این مصراع جایگاه مناسبی در این غزل نخواهد داشت.

برای تبیین موضوع باید دو موضوع دیگر را نیز مورد توجه قرار داد و به بررسی آن پرداخت اول این که ارتباط بین دل و زلف چیست، دیگر این که جم با دل چه نسبتی دارد.

دل و زلف

این پرسش که چه ارتباطی میان دل و زلف هست، موضوعی است که نه تنها در شعر حافظ بلکه در شعر شاعران قبل از وی نیز فراوان دیده می‌شود. زلف معشوق جایگاه و قرارگاه دل عاشق است. در مرزبان‌نامه آمده است:

گفتی که دلت کجاست جانان در زلف نگر نه دور جایی است (۱۷/ص ۱۹)

سعدی می‌گوید:

آن دم که جعد زلف پریشان برافکند صد دل به زیر طره طرار بنگرید

(۱۰/غزل ۲۹۲)

گفتم که دل از چنبر زلف برهانم ترسم نرهانم که شکن بر شکن است آن

(۱۰/غزل ۴۴۵)

حافظ نیز بارها به این موضوع اشاره کرده است:

صبا بر آن سر زلف ار دل مرا بینی	ز روی لطف بگویش که جا نگه دارد
به ادب نافه گشایی کن از آن زلف سیاه	جای دل‌های عزیز است به هم بر مزنش
گفتمش سلسله زلف بتان از پی چیست	گفت حافظ گل‌های از دل شیدا می‌کرد
تا دل هرزه‌گرد من رفت به چین زلف او	زین سفر دراز خود عزم وطن نمی‌کند
دلم به حلقه زلفش به جان خرید آشوب	چه سود دید ندانم که این تجارت کرد
منال ای دل که در زنجیر زلفش	همه جمعیت است آشفته حالی

بنابراین ارتباط عاشق و معشوق از طریق دل و زلف برقرار می‌گردد. بالاترین دولت برای عاشق، قرار یافتن دل در یک قرارگاه به نام زلف است که هرگاه چنین اتفاقی بیفتد، برای عاشق دولت بیدار به شمار می‌آید، اما اگر دل در این جایگاه استقرار نیابد دولت بخت عاشق خفته است.

رسال جامع علوم انسانی

جم و دل

برای روشن شدن این موضوع که دل و جم چه نسبتی دارند نیز باید از شعر حافظ مدد گرفت و به کمک آن، این ارتباط را تبیین کرد. پیش از این گفته شد که دل مقام و مرتبه‌ای همانند جمشید دارد و همانند او از جام جهان‌نما نیز برخوردار است که می‌توان اسرار جهان را در آن دید. بنابراین عظمت و قدرت دل کم از جمشید یا سلیمان نیست.

سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد
این بیت نشان می‌دهد که دل خود دارای جام جهان بین است و نیازی به جستجوی آن از غیر ندارد. اما بیت زیر مقام دل را برتر از جمشید و سلیمان می‌داند:

دلی که غیب نمای است و جام جم دارد ز خاتمی که دمی گم شود چه غم دارد

اگر سلیمان با گم کردن خاتم مقام سلیمانی خویش را از دست داد، اما دل غیب‌نما که جام جهان بین دارد و حقایق مکتوم را در آن آشکار می‌سازد از گم شدن خاتم غمی ندارد حتی آن نگین در برابر عظمت دل ارزش و اعتباری ندارد.

من آن نگین سلیمان به هیچ نستانم که گاه گاه بر او دست اهرمن باشد

در هر حال با توجه به آنچه به اختصار درباره این موضوع گفته شد، می‌توان دریافت که در این بیت، جم می‌تواند همان دل باشد و به تعبیر دیگر، استعاره از دل و زلف سنبل نیز مسند و جایگاه آن.

نتیجه:

با در نظر گرفتن مطالب مذکور، می‌توان به این نتیجه رسید که هر چند آنچه در شرح این دو بیت درباره «مسندجم» گفته‌اند، می‌تواند منظور نظر شاعر باشد اما با توجه به طرز سخن حافظ و ابهام‌گویی و چندوجهی بودن سخن او، می‌توان مفهوم دیگری برای این مشبه (مسندجم) یافت و چنین گفت که: این «مشبه» حداقل دارای سه «مشبه‌به» است که هر یک به نوعی قابل توجیه است، اما به نظر نگارنده این سطور این نظر سوم مناسب‌تر است:

- ۱- گلستان ارم ۲- باد ۳- زلف سنبل؛ زیرا همان گونه که ذکر شد اولاً ارتباط زلف و دل ارتباطی تنگاتنگ و نزدیک است و زلف جایگاه دل است، اما زلف آشفته بیشتر توجه عاشق را به خود جلب می‌کند. ثانیاً دل و جم دارای مقام و مرتبه‌ای همسان‌اند و دل نیز مانند جم، جام جهان بین دارد. بنابراین در این بیت می‌توان جم را استعاره از دل گرفت و خلاصه این که شاعر چون دل خویش را در زلف معشوق نمی‌بیند، یعنی در هجران و دوری از یسار خویش است، بخت خویش را خفته می‌بیند.

نکته‌ای که باید یادآوری گردد این است که ممکن است این پرسش پیش آید که اگر چنین است، شاعر باید بگوید ای مسندجم، جم تو کجاست، یعنی ای زلف سنبل، دل من که پیوسته در آن جایگاه قرار داشت، کجاست و چرا از چنین دولتی برخوردار نیست. نه این که بگوید: «جام جهان بینت کو» در پاسخ باید گفت، هنگامی مسندجم می‌تواند جام جهان‌بین داشته باشد که خود جم (دل) در آنجا باشد، اگر جم نباشد، مسلماً جام جم نیز وجود نخواهد داشت و بدون جم، جام نیز اعتبار و ارزشی ندارد بنابراین وقتی می‌گوید «جام جهان‌بینت کو» به معنی صاحب این جام کجاست.

منابع و مأخذ:

- ۱- بدرالدین اکبرآبادی. بدرالشروح، کتب خانه انصاری، پاکستان، بی تا.
- ۲- ثروتیان، بهروز، شرح غزلیات حافظ، (ج ۱)، تهران، پویندگان دانشگاه، چاپ اول، ۱۳۸۰.
- ۳- حافظ، دیوان حافظ، تصحیح محمد قزوینی، قاسم غنی، تهران، انتشارات زوار، چاپ چهارم، ۱۳۶۲.
- ۴- حافظ، دیوان حافظ، تصحیح پروین نائل خانلری، تهران، انتشارات خوارزمی، چاپ سوم.
- ۵- ختمی لاهوری، ابوالحسن عبدالرحمن. شرح عرفانی غزل‌های حافظ (ج ۱)، تصحیح و تعلیقات بهاءالدین خرمشاهی و ...، تهران، انتشارات قطره، چاپ اول، ۱۳۷۴.
- ۶- خرمشاهی، بهاء‌الدین. حافظ نامه، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش، چاپ سوم، ۱۳۶۸.
- ۷- خطیب رهبر، خلیل. دیوان غزلیات حافظ (شرح)، تهران، انتشارات صفی‌علیشاه، چاپ سی و یکم، ۱۳۸۰.
- ۸- ذوالنور، رحیم. در جستجوی حافظ، (ج ۱)، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۶۲.
- ۹- زیبایی، محمدعلی. شرح صد غزل از حافظ، تهران، انتشارات پاژنگ، چاپ اول، ۱۳۶۷.

حافظ پژوهی

- ۱۰- سعدی، مصلح بن عبدالله، غزلیات تصحیح محمدعلی فروغی، تهران، انتشارات اقبال (بی تا).
- ۱۱- بوستان، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، انتشارات خوارزمی، چاپ چهارم، ۱۳۶۹.
- ۱۲- سودی، محمد، شرح سودی بر حافظ، (ج ۱)، ترجمه عصمت ستارزاده، تهران، انتشارات نگاه، انتشارات زرین، چاپ ششم، ۱۳۶۶.
- ۱۳- فردوسی، حکیم ابوالقاسم. شاهنامه (ج ۱)، تصحیح متن آ. برتلس و دیگران، مسکو، انستیتو خاورشناسی، ۱۹۶۳.
- ۱۴- فشارکی، محمد. نقد بدیع، تهران، انتشارات سمت، چاپ اول، ۱۳۷۹.
- ۱۵- مصفا، ابوالفضل. فرهنگ ده هزار واژه از دیوان حافظ (ج ۱)، تهران، انتشارات پاژنگ، ۱۳۶۹.
- ۱۶- نیرو، سیروس. شرح شعرهای دیوان حافظ (بی جا)، (بی تا).
- ۱۷- وراوینی، سعدالدین، مرزبان نامه به کوشش خلیل خطیبرهبر، تهران، انتشارات صفی علیشاه.
- ۱۸- هروی، حسینعلی، شرح غزل های حافظ (ج ۱)، تهران، نشر نو، چاپ اول، ۱۳۶۷.